

فدراسیون روسیه به‌عنوان بزرگترین کشور جهان، کشور کثیرالاقوام و متنوعی از لحاظ قومی و دینی می‌باشد. در این بین بعداز مسیحیت ارتدکس که بیشترین پیروان را در این کشور دارد، دین اسلام دومین دین بزرگ الهی در این کشور بوده و دارای پیروان میلیونی می‌باشد. جمعیت مسلمانان روسیه در سراسر این کشور پراکنده است؛ ولی از نظر جغرافیایی بیشترین تمرکز را در قفقاز شمالی و مناطق اطراف ولگا و بخش آسیایی آن می‌توان مشاهده نمود. در خصوص جمعیت مسلمانان آمارهای گوناگونی وجود دارد که بیشترین رقم تخمین بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر می‌باشد. البته این آمار در بعضی موارد به‌ویژه توسط مراکز دولتی حدود ۱۰ میلیون اعلام شده است. به‌رحال آنچه که غیر قابل چشم‌پوشی و مهم می‌باشد این است که جمعیت مسلمان و دین اسلام عاملی تعیین‌کننده در تنظیم سیاست داخلی و خارجی این فدراسیون می‌باشد. به عبارتی دیگر، رضایت و رفاه مسلمانان و مناطق مسلمان‌نشین یکی از عوامل ثبات و پایداری در درون روسیه بوده و در عین حال با وجود کشورهای بزرگ اسلامی در اطراف این کشور، همیشه تنظیم رفتار سیاست خارجی روسیه در این بخش از جهان از این عامل تأثیر می‌پذیرد. اهمیت مسألهٔ اسلام، مسلمانان و جهان اسلام برای روسیه در موارد زیر قابل ذکر می‌باشد:

۱. جمعیت مسلمانان روسیه: براساس آمارهای مختلف بیش از ۱۵ درصد جمعیت روسیه را مسلمانان تشکیل می‌دهند. این جمعیت از نظر جغرافیایی نیز در مناطق مهم و دارای اهمیت ژئوپلتیک روسیه، یعنی در قفقاز شمالی و مناطق ولگا و

اورال مستقر بوده و لذا صلح و ثبات در این مناطق هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی و فرهنگی و به‌ویژه امنیتی برای روسیه اهمیت فراوانی دارد. بحران چچن یک نمونه روشن از مشکلات روسیه طی سالهای گذشته می‌باشد.

۲. همسایگی با جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز: همسایگی این کشورها با روسیه و روابط و ارتباطاتی که بین این جمهوری‌ها و روسیه وجود دارد به گونه‌ای است که هرگونه حادثه در درون آنها روسیه را متأثر می‌سازد. این مسأله با توجه به حضور مهاجران این کشورها در روسیه و حضور مردم روس در هر یک از آنها صورت جدی‌تری برای سیاست خارجی روسیه پیدا کرده و لذا نگرش منطقی توأم با احترام به مردم مسلمان منطقه کمک زیادی به جلوگیری از ایجاد مشکل در روابط روسیه خواهد نمود.

۳. همسایگان مسلمان و کشورهای اسلامی: داشتن مرزهای آبی مشترک با دو کشور بزرگ اسلامی منطقه یعنی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه و روابط با کشورهای دیگر اسلامی از جمله کشورهای خاورمیانه و در مجموع کشورهای اسلامی به‌طور قطع بخش مهمی از سیاست خارجی روسیه را تشکیل داده و روسیه با هرگونه نگرش و گرایش، در تنظیم استراتژی خود در آینده به جایگاه مهم، تعیین‌کننده و ژئواستراتژیک کشورهای فوق‌الذکر آشنا بوده و ارزش همکاری و تعامل را با این کشورها، به‌ویژه کشورهای منطقه به‌خوبی می‌داند. لذا روسیه با توجه به ویژگی اجتماعی و جغرافیایی، سرنوشت خود را با سرنوشت مسلمانان گره خورده دانسته و در پی تعریف و تنظیم مبانی رفتاری و استراتژی مناسب جهت استفاده از تمام شرایط برای تقویت حاکمیت و اقتدار داخلی و قدرت و عظمت بین‌المللی است. چیزی که در صورت تحقق باعث توسعه و ترقی بیشتر روسیه خواهد گردید.

میزگرد روسیه و جهان اسلام یکی از دهه‌ها پژوهشی است که در جهت آسیب‌شناسی بیشتر مشکلات روسیه و جهان اسلام برگزار شده است. این میزگرد که توسط بنیاد گورباچف (سه ماه پیش از واقعه سپتامبر) برگزار گردید در پی تحلیل مسایل روسیه با جهان اسلام از برخورد با مسلمانان خود گرفته تا کشورهای اسلامی بود. پژوهشگران شرکت‌کننده با طرح سؤالات و بحث پیرامون این موضوع آن را از جهات مختلف مورد بررسی قرار دادند. در این

میزگرد سؤالیهای اساسی در خصوص وضعیت مسلمانان در روسیه، چگونگی رفتار دولت نسبت به دین، نقش دولتهای خارجی در تحولات مربوط به مسلمانان در روسیه، تأثیر عامل مذهبی در بحرانهای به وجود آمده از جمله در بالکان، برخورد و گفتگوی تمدنها و فرهنگها و ... مطرح شد که پژوهشگران به صورت جزئی به آن پرداختند.

اولین نکته مورد توجه در این میزگرد تعداد دقیق جمعیت مسلمانان این کشور است که همچنان این نکته به صورت مبهم و بر اساس آمارهای تقریبی و احتمالی بیان می شود. اما از نظر کیفی یک تفکیک توسط محققان لحاظ شده که بر اساس آن، مسلمانان روسیه به دو بخش مؤمن و معتقد و مسلمانانی که صرفاً از نظر قومی مسلمان هستند و اعتقاد و باورهای محکمی در بین آنها وجود ندارد تقسیم شده اند. بر این اساس و با در نظر گرفتن این تفکیک، بعضی از افراد شرکت کننده این نظر را مطرح می کنند که سازوکار رفتاری خاصی نیز باید مورد توجه دولت روسیه در برخورد با این دو گروه قرار گیرد. در نتیجه دولت روسیه باید تا آنجا که ممکن است از سیاست هایی که باعث ایجاد حساسیت و تحریک مسلمانان شود پرهیز نماید. بر اساس این الگو که در بخش چگونگی رفتار دولت روسیه با مسلمانان مطرح می شود، بیشتر شرکت کنندگان معتقد به اتخاذ سیاستی با مبنای لائیک و سکولاریزم می باشند. آنها سیاست دولت هند در برخورد با اقوام و ادیان مختلف را نمونه ای موفق از برخورد یک دولت چند قومی با مردم کشور خود می دانند. از طرف دیگر و در ادامه بحث چگونگی رفتار دولت روسیه با مسلمانان، بعضی از شرکت کنندگان معتقد به جلب مسلمانان روسیه به گفتگوی مسئولانه با قدرت و حکومت بوده و حضور یوری لوزکف شهردار مسکو و ایگور ایوانف وزیر خارجه روسیه در کنفرانس اسلامی اداره روحانیت روسیه را یک نمونه رفتاری موفق از این نظر می دانند. همچنین بعضی بر این اعتقاد هستند که جدایی کلیسا از دولت صرفاً به این معنی است که سازمانهای دینی نباید نقش نهادهای دولت را بازی کنند و نه اینکه حایلی بین سازمانهای دینی و جامعه پیدا شود.

نکته دیگری که در این میزگرد مورد بحث و بررسی قرار گرفته، موضع جهان اسلام و روسیه می باشد. در این موضوع دو نظر مطرح می شود. عده ای معتقدند که جهان اسلام به عنوان یک مجموعه قدرتمند وجود دارد و بنابراین روسیه باید جایگاه و چگونگی رفتار خود را با آن

تنظیم نماید، عده‌ای دیگر بر این باورند که جهان اسلام فقط یک تشکل و سازمان می‌باشد که به دلیل اختلافاتی که بین مذاهب و کشورهای اسلامی موجود است، می‌توان گفت به صورت یک واقعیت وجود ندارد. اما در هر حال آنها حضور کشورهای اسلامی در کنار مرزهای روسیه و استفاده بعضی از این کشورها از جمله ترکیه و عربستان و حتی پاکستان از عامل اسلام، برای نفوذ بیشتر در روسیه را یک خطر تلقی کرده، ضمن اینکه نگرانی خود را نیز از افراط‌گرایی مذهبی به‌ویژه توسط طالبان اعلام می‌دارند. همچنین بعضی از محققان شرکت‌کننده معتقدند که محور آمریکا و ترکیه خواهان جدایی و استقلال چین بوده است. در مجموع همکاری با جهان اسلام هم از نظر سیاسی و اقتصادی و هم از نظر امنیتی و تهدیدهای داخلی و خارجی برای روسیه ضروری تلقی شده است.

بروتنس ک.ن: پیش از آن که به بحث بپردازیم، اجازه می‌خواهم توجه شما را به برخی مسایل جانبی جلب نمایم. در مطالب میزگرد، اصطلاح «اتنومسلمان» آمده است و با بیان مشروط، به منظور فهم بیشتر خویشتن اضافه می‌کنم ارتباط مبارزه میان جریانهای تجددطلبی و بنیادگرایی در اسلام اهمیت دارد. جالب خواهد بود اگر نظر کارشناسان را در این زمینه که حرکت در کدام سمت جریان خواهد یافت، بشنویم و همچنین تناسب میان اتنو مسلمانها و مسلمانهای مذهبی چگونه تغییر خواهد کرد؛ دورنمای مبارزه میان جریانهای تجددطلبی و بنیادگرایی در اسلام چگونه خواهد بود؛ و آیا حتمی است که به‌طور مثال جهت لیبرال، جهت تجددطلبی به مفهوم سیاسی آن باید رو به سوی غرب داشته باشد و یا این مسأله پدیده‌ای موقت است که به خاطر مبارزه با بنیادگرایی پایگاه جستجو می‌کند؟

به نظر من، بنیاد مناسبات با جهان اسلام باید منافع ملی (دولتی) باشد. اما این مطلب، مسأله چگونگی تأثیر عامل مذهبی را بر روابط روسیه با دولتهای اسلامی منتفی نمی‌سازد. به این مفهوم، روسیه چه چیزی را باید در نظر بگیرد؟ و چگونه از موجودیت «بخش» بزرگ مسلمان جمعیت خود می‌تواند و آیا باید، در این مناسبات، استفاده نماید. مسأله مناسبات با اسلام، نه فقط به‌عنوان پدیده دینی که به حیث پدیده فرهنگی، به‌عنوان عنصر عملکرد متقابل فرهنگی، به‌ویژه در هنگامی که بسیاری درباره گفت‌وگوی حتمی تمدنها صحبت می‌کنند، مطرح است.

تأثیر متقابل اسلام بر ارزشهای غرب، ارزشهای به حد افراط مادی شده، سوپر مادی، و به حد افراط فردی شده، سوپر اندیویدالیزم، و غیره، مطلوب و مفید است.

شاه نظراف گ.خ : شما آگاهی دارید که گفتگوی امروزه در چارچوب پژوهشی

گسترده‌تر که روبه اختتام است، برگزار می‌شود. ما توقع داریم در یک جهت جدی کار خود را ترمیم کنیم و آن نقشی است که اوضاع و احوال عینی، روسیه را بدان سو می‌کشاند، آنچه ما خود می‌خواهیم و آنچه اجازه است، سمتی که دیگر نیروها ما را می‌رانند.

در کتاب هانتینگتون تأیید شده که برخورد تمدن‌ها حتمی و همانا این مطلب سمت حرکت توسعه جهان را تعیین می‌کند. وی همچنین می‌پندارد که در سال ۲۰۱۰ در جنگی که میان غرب کاتولیک و خاور مسلمان در می‌گیرد، دولتهای آسیایی در آرایش نیروها به مسلمان‌ها می‌پیوندند و روسیه ارتدکس، پس از نوسانهای معین، با غرب مسیحی متحد می‌گردد.

می‌خواهم در این زمینه نظر شما را بدانم: آیا در واقع اوضاع چنان است که جهان اسلام و جهان مسیحیت (هریک جداگانه) متحد می‌شود و جهاد و جنگهای صلیبی جدیدی آغاز می‌گردد؟

ایگناتنکو!: در مورد نظر هانتینگتون که امروز به مفهوم معینی مد شده است، می‌شود چنین ابراز نظر نمود: ممکن است دلایل زیادی را به سود نظریه او و به حد کافی دلایلی را علیه آن ارائه نمود، زیرا نظریات او تا حد زیادی، معامله‌گرانه‌اند. در نظریات وی اصطلاحات «تمدن»، «فرهنگ» و غیره طوری به کار می‌روند که مفهوم‌شان روشن نیست.

به نظر اینجانب از مدت‌هاست روند معینی در عمل جریان دارد چه نامی بر آن می‌توان نهاد. اما می‌شود آن را روند اسلامی شدن اوراسیا (اروپا - آسیا) عنوان کرد. خوب، این به چه معنی است؟ این بدان معنی است، که اگر به نقشه اوراسیا (اروپا - آسیا) نظر اندازیم می‌بینیم که اسلام در حال گسترش یافتن است، یعنی اینکه از جنوب به شمال می‌رود و بر شمار اعضای «سازمان کنفرانس اسلامی» افزوده می‌شود. دولتهای آسیای مرکزی و یکی از دولتهای جدید مستقل ماورای قفقاز را در نظر بگیرید. در این مورد، مطلب مهم آن چیزی است که در اروپا به وقوع

می‌پیوندد. در این جا از کوزوو یاد شد. اما می‌شود همچنان پیرامون بوسنی و هرزگوین سخن گفت و یا دربارهٔ چیزهای بسیار دیگر. اما لازم است گفته شود که روند اسلامی شدن کشورهای غربی جریان دارد. مسلمان‌ها در کشورهایمانند فرانسه، آلمان، بریتانیا در صدی قابل ملاحظه جمعیت را تشکیل می‌دهند و نمی‌توان نفی کرد که شاید در آینده‌ای دور و احتمالاً در آینده‌ای نه‌خیلی دور، اسلامی شدن اروپا تحقق یابد و این روند نه در نتیجه هیچ‌گونه برخورد و جنگ بلکه خیلی ساده و معمولی اتفاق افتاده و در نتیجه آن، شمار مسلمانان افزایش می‌یابد.

به‌عنوان مثال، در مورد مسکو مطالعاتی صورت گرفته است. تا سال ۲۰۱۰ یک سوم جمعیت مسکو را قوم مسلمان، طوری که اینجا گفته شد، تشکیل خواهد داد و پس از آن روند به شکل صعودی جریان خواهد یافت. احتمال دارد که این ارقام از آمار واقعی کمتر باشد. گفته می‌شود که اکنون دو تا سه میلیون مسلمان در شهر مسکو و در استان مسکو، زندگی می‌کنند. از جمله هشتصد هزار نفر آذربایجانی در مسکو و استان مسکو به‌سر می‌برند. یادآوری می‌کنم که صحبت بر سر مسلمانهای اتنیک است. بدین‌گونه تهاجم بدون درگیری فرهنگی و تمدنی خاص مشهود، صورت می‌گیرد. اگر چنین برخوردی اتفاق بیفتد، و به‌طور قطع چنین خواهد بود، حتی در سطح محلی، درگیری‌ها به اشکال اجتماعی، سیاسی - اجتماعی بروز خواهد کرد. به‌طور مثال، حالا در مناطق سنتی روس نشین مسألهٔ ساختمان مسجد به میان می‌آید. مسجد باید ساخته شود زیرا جمعیت مسلمان هم در مسکو و هم در دیگر شهرهای مناطق روس نشین روبه افزایش است. (راستی این خود مسأله قابل بحث است - کجا از لحاظ سنتی منطقه روسی است و کجا منطقه غیر روسی) که در هر حال مسأله‌زاست.

اگر همان مسأله کوزوو را مورد توجه قرار بدهیم ملاحظه می‌شود که موضوعی بسیار مهم و بسیار اصولی برای اروپا اتفاق افتاده است. در این مورد ما اغلب از تصفیه قومی، تجاوز دولتهای عضو ناتو علیه یوگسلاوی مستقل و غیره صحبت می‌کنیم. ولی حالا اهالی کوزوو در سراسر اروپا پراکنده شده‌اند. آنها آدمهایی هستند محروم، تحقیر شده با نیروی بالقوه عظیم در ابراز مخالفت. بخش عمده آنها مسلمان هستند. بدین‌گونه آنان به گروههای اسلامی موجود که خود، بدون آن هم، با تشنج زندگی می‌کنند و مناسباتشان، به‌گونه مشروط، با اهالی بومی، محلی فرانسوی‌ها،

آلمان‌ها، انگلیس‌ها و غیره، بسیار پیچیده و دشوار است، می‌پيوندند.

در این زمینه، به نظر من، یک مسأله بسیار مهم وجود دارد، و آن این است که یا ما در موقعیت کسانی قرار می‌گیریم که فکر می‌کنند در تاریخ نوعی قانون کور عمل می‌کند و ما به گونه محتوم در معرض برخورد تمدن‌ها قرار داریم و یا این که برخورد همین حالا در جریان است. یا ما بر این باوریم که در پشت همه این اعمال حتی پدیده‌های جهان شمول هدفهای معین انسانی، هدفهای نیروهای معین سیاسی، دولتهای معین، بلوک‌ها و غیره قرار دارند.

در ذهن من این فکر به وجود آمده و آن را به عنوان پنداری بسیار خام به داوری می‌گذارم، که آنچه در این اواخر می‌گذرد، نتیجه تنها برخورد تمدن‌ها و یا پیامد نوعی روندهای عینی ناشی از تغییر تناسب کمی جمعیت (دموگرافیک) نیست، بلکه به این سبب است که در حوزه اوراسیا سیاست معینی که هدف آن، به طور مثال بی‌اعتبار ساختن اوراسیاست، پیگیری می‌شود. چه کسی چنین هدفی را دنبال می‌کند، خوب شاید خنده‌آور باشد، آمریکایی‌ها طالب چنین چیزی هستند. اکنون در اروپا چه می‌گذرد؟ در اروپا زوال جریان دارد، ولی اضمحلال اروپاست که اتفاق می‌افتد. افزون بر آن بمبی گذاشته می‌شود که به ارتباط آن صحبت کردم، بمب مقابله و کشمکش میان مسلمانان و غیرمسلمانان - ارتدکس‌ها، کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و هر کس دیگر. به نظر من، این تضاد را آمریکایی‌ها دامن می‌زنند. زیرا چنین تقابل و برخوردی در بیرون مرزهای ایالات متحده، خیلی دور از آن کشور، تحقق می‌یابد. منطقه این کشمکش از هر دو سو با دو اقیانوس جدا افتاده است. در مورد اروپا چنین سیاستی عملی می‌گردد و منظور هم تضعیف اروپا، و تابع ساختن آنها است.

شاه نظراف گ.خ: بخشی از جمعیت مهاجر مسلمان در کشورهای اروپایی حل

می‌شود، یعنی این بخش آدم‌ها مانند دیگران اروپایی می‌شوند، فقط با منشاء دیگری. من می‌دانم در مسکو آذربایجانی‌هایی هستند که مدتهاست دیگر خودشان را آذربایجانی احساس نمی‌کنند، و در تمام شاخصه‌های روسی شده‌اند. مسأله این جاست که آیا امکان دارد که کم یا زیاد، به شیوه علمی تعیین شود، کدام بخش مسلمان‌هایی که اینجا اقامت گزیده‌اند اروپایی می‌شوند و کدام بخش آنان روابط دینی خود را حفظ می‌کنند. مسأله دیگر موضوع نیت و قصد

آمریکایی‌هاست. راستی هم آمریکایی‌ها تا این حد دارای عدم عاقبت اندیشی هستند که آمده‌اند تمدن مسیحی را قربانی کنند، هرچند آنها باید بفهمند که اگر اروپا از بین برود آمریکا در این جهان تنها می‌ماند و چنین عاقبتی در انتظارشان خواهد بود.

گیورگی خسروویویچ: من دربارهٔ یک تفاوت اصیل مسلمانان از دیگر مهاجران و از دیگر انسان‌ها، سخن می‌گویم. اسلام دینی است که همیشه دین سازمان دولتی، اجتماعی بوده است و افزون بر آن دین گروه حاکم در تاریخ است در صورتی که مذهب ارتدوکس این ویژگی را ندارد.

در اسلام، در میراث اسلامی، در نیروی بالقوه اجتماعی آن نقش تشکل و قوام اجتماعی نهفته است. یعنی به‌طور مثال، اگر دو نفر یهودی سه حزب تشکیل می‌دهند، یهودیان و اهل اسرائیل چنین شوخی می‌کنند، ولی سه مسلمان یک هسته اجتماعی یا یک هسته دولت‌طلب را به‌وجود می‌آورند که می‌تواند با محیط اطراف درآمیزد. همان طوری که اگر کره را با آب مخلوط کنیم در آب انتشار می‌یابد. اما همین که مدتی آرام گیرد، کره از آب جدا می‌شود. مسلمان‌ها جدا، غیر مسلمان‌ها جدا. دولت‌های اروپای غربی را در نظر بگیرید، مسلمانان در آنجا به عنوان جمعیت مستقل جداگانه‌ای که پیوسته تلاش می‌کنند سازمان اجتماعی خاص خود را و حتی به مفهوم معینی ارگانهای قدرت و بیزه خود را داشته باشند، به سر می‌برند. من اکنون فقط این موضوع را بیان می‌کنم و اگر ضرورت باشد می‌توانم مثال‌ها و دلایلی را ارائه نمایم. به این ترتیب مسلمانان حل نمی‌شوند. بخش معینی الجزایری‌ها، به‌طور مثال، که از استعمارگران حمایت می‌کردند، حل شدند و اصالت خود را از دست دادند. در روسیه عده‌ای آذربایجانی وجود دارند که بی‌تردید در جامعه روس حل شده‌اند. اما آذربایجانی‌های موج نوین مهاجران پس از فروپاشی اتحاد شوروی حل نمی‌شوند، آنها بسیار جدا زندگی می‌کنند و جمعیت‌های مستقل خود را به‌وجود می‌آورند و اگر با کسی اتحاد ببندند آن کس از اهالی منطقه نخواهد بود. به‌طور مثال با چچنی‌ها با همان مسلمان‌ها و بر پایه همین اصل کنار می‌آیند. با ارمنی‌ها، با عرض پوزش، که به‌طور قطع متحد نمی‌شوند. به‌رغم آنکه در اتحاد شوروی این گونه مناسبات دوستانه وجود داشت.

بیلوکریینیتسکی و.ی.: جهان اسلام به عنوان پدیده‌ای تشکیل دهنده و یا نزدیک به آن، پدیده‌ای روبه قوام در جهت ظهور چنین کیفیتی به عنوان موضوع مطالعات بین‌المللی، موضوع سیاست جهانی، وجود دارد. در این میان عامل اسلام برای سیاست خارجی روسیه بسیار مهم است. هم به این دلیل که روسیه به حکم تقدیر در طول مرزهای جنوبی خود، با جهان اسلام هم‌مرز است و هم به دلیل آنکه خود روسیه تا حدی در داخل این جهان، جهان اسلام، واقع است. نمی‌توان با تفکر موجود در انواع اسلام‌ها موافقت کرد. اسلام از نقطه‌نظرهای گوناگون، متفاوت است. در مطالب مورد بحث اسلام لیبرال، اسلام متجدد مطرح شده است. زمانی این پدیده‌ها در بسیاری بخشهای جهان اسلام تسلط داشت. دوره زمانی سالهای ۱۹۲۰ تا میانگین ۱۹۶۰ را در نظر بگیرید. اسلام بنیادگرا در آن وقت قوت می‌گرفت و در واقع اسلام لیبرال، اسلام مدنی تسلط داشت. اسلام جهادی - چنین اصطلاحی، به نظر من، بهتر است، اگرچه اصطلاحات دیگری هم رواج پیدا کرده است - همان اسلام بنیادگرا و یا اسلام رادیکال و یا صاف و ساده اسلام است. نه تنها نویسندگان غربی، بلکه بخشی از نویسندگان و سیاستمداران رادیکال کشورهای عربی در سالهای اخیر اصطلاحات اسلام‌گرایست، اسلام‌گرایم را برای بیان اسلام مبارز به خاطر تسلط بر عقل‌ها و دل‌ها، به کار می‌برند. البته اسلام سنتی و اسلام عرفی هم وجود دارد و چنانچه معلوم است در کشورهای مختلف و برای مردمان مختلف ویژگی‌های خودش را دارد. تمام اینها از بدیهیات به‌شمار می‌آید، اسلام در حال گسترش و پیشروی می‌باشد و این نکته دقیق بیان شده است. مرحله بحران تمدن اسلامی، دیگر به گذشته تعلق دارد. این بحران در قرن نوزدهم پا گرفت که از قرن هفدهم و هجدهم آغاز یافته بود. بحران در دوران نیمه اول سده گذشته ادامه یافت، ولی در پایان سالهای ۶۰، رفع گردید. جهان اسلام شروع به توسعه کرد و از لحاظ جمعیت و در عرصه‌های دموگرافیک، سیاسی و اقتصادی رشد کرد. یعنی این که اسلام به‌عنوان عاملی، که هنگام ارزیابی سیاست داخلی و خارجی روسیه نمی‌توان از آن صرف‌نظر نمود، مبدل‌گشت.

حال می‌خواهم بعضی تصورات خود را بر آنچه در مورد رشد نفوس مسلمانان گفته شد، بیان نموده و از نظر الکساندر الکساندروویچ درباره (مسلمان شدن اوراسیا) پشتیبانی کنم. من حالا با آمار پیش‌بینی‌های دموگرافیک سازمان ملل متحد برای نیمه سده ۲۱ سروکار دارم و به

نظر من این آمار به اندازه زیاد تصورات ما را درباره ژئوپلتیک سده آینده دگرگون می‌گرداند. آخر هنگامی که درباره ژئوپلتیک بحث می‌شود، از موقعیت جغرافیایی صحبت به عمل می‌آید. اما افزون بر واقعیت ثابت جغرافیایی تحرک و رشد دموگرافیک هم وجود دارد. در صورتی که پیش‌بینی‌ها و ارزیابی‌های اداره آمار دموگرافیک سازمان ملل متحد، درست ثابت شوند، در آن صورت نقشه دموگرافیک جهان در وسط سده ۲۱ به مراتب چیز متفاوتی نسبت به وضعیت موجود خواهد بود. همین حالا در پایان سده بیستم چیزهای زیادی تغییر کرده است و در صورتی که درباره جایگاه جمعیت مسلمان، جایگاه کشورهای که مسلمانهای قومی تفوق دارند، صحبت شود، این پدیده نسبت به گذشته به مراتب برجسته‌تر می‌شود. در سال ۱۹۰۰ کل جمعیت مسلمان‌ها، یک‌دهم جمعیت جهان بود ۱۵۰-۱۶۰ میلیون. اکنون جمعیت مسلمانان بیش از یک میلیارد نفر است و آنها تقریباً یک‌پنجم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۵۰ جمعیت مسلمانان به ۲/۵ و حتی به ۳ میلیارد نفر خواهد رسید، یعنی از هر ۳ یا ۴ نفر مردم کره زمین یک نفر مسلمان خواهد بود. بالاترین نرخ رشد جمعیت، در جهان اسلام و در آفریقا دیده می‌شود.

بلوکرینیتسکی و.ی.: در چین آهنگ رشد جمعیت آشکارا کاهش یافته است. طبق پیش‌بینی‌ها در صد سهم چین در جمعیت جهان تا سال ۲۰۵۰ از ۲۱ درصد به ۱۷ درصد تقلیل می‌یابد، جمعیت هند تا اواسط سده آینده یا زودتر، از نفوس چین بیشتر می‌شود، در هند همانا جمعیت مسلمانان با سرعت بیشتری افزایش پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، به دلایل معین که البته قسمتی از آنها به‌طور مستقیم با دین ارتباط ندارد، رشد جمعیت در کشورهای اسلامی نسبت به کشورهای همسایه، بیشتر است. در مسابقه رشد جمعیت، هند در برابر حتی پاکستان دارد می‌بازد. رشد جمعیت مسلمانان جهان را باید در نظر گرفت. ولی این نرخ افزایش - در ذات خودش - تعبیرهایی گوناگون دارد. از نقطه نظر ژئوپلتیک، می‌تواند هم مثبت باشد و هم منفی، یعنی هم در تقویت دولت مؤثر افتد و هم در تضعیف آن.

چاپلین و ا.: امروز بحث بر موضوع روابط بین‌المللی و احتمال برخوردهای دینی به‌ویژه بعداز جنگ در بوسنی و کوزوو، و آنچه در قفقاز و روسیه می‌گذرد، شدت یافته است. طبعاً

این پرسش مطرح می‌گردد: در واقع زمان آن فرا رسیده است که درباره اجرای سناریوی «هانتینگتون» گفت‌وگو شود؟ و یا عوامل معین سیاسی مقدم دیگری وجود دارد. البته که در این مورد مشخص نمی‌توان آن را جنگ دینی عنوان کرد. در وقایع بوسنی، قره‌باغ و چین منافع معین خاص سرزمینی، سیاسی محض بود که مبنای گسترش درگیری قرار گرفت. شاید در شروع نمی‌توانستیم بگوییم این جنگها خصلت دینی دارند، ولی با توسعه برخوردها به‌ویژه متناسب با جلب نهادهای توانمند تبلیغاتی مؤثر بر احساسات مؤمنان، عامل مذهبی هرچه بیشتر در جنگها نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد. به نظر من هر قدر این نقش افزایش می‌یابد لازم است جدی‌تر به عوامل و دلایل تقویت این انگیزه توجه گردد.

در شروع احتمال دارد فقط مناقشات مرزی و دیگر درگیری‌های سیاسی پدید آیند. اما امروز همه اینها در یک شبکه جهانی ادغام شده است.

چنین تصور می‌شود که هم غرب و هم نخبگان بر سر قدرت روسیه، به عامل اعتقاد و بینش آدمهای دخیل در این درگیری‌ها و کشمکش‌ها، کم‌بها می‌دهند. در این میان اهمیت عامل اعتقادی روبه افزایش است. اگر در آغاز در جنگ یوگسلاوی اهالی در واقع فقط بر احساسات اتنیکی - قومی و فقط به ملاحظات سودجویانه و تجارتي و هدفهای سیاسی توجه می‌شد، نظر به گسترش حضور نیروهای متمایل به دین، عامل اعتقادی نیز وزن و اهمیت کسب کرد. در این ارتباط نباید از نظر دور داشت که چندگونه بینش اعتقادی در میان شرکت‌کنندگان وجود دارد و در چارچوب برخی بینش‌های اعتقادی اولویت مطلقاً غیراز آن چیزی است که در غرب و یا نخبگان بر سر قدرت کشور ما می‌بینند و می‌پندارند. سخن بر سر این است که برای تعداد زیادی از انسان‌ها ارزش زندگی این جهانی انسانی، ارزش هستی دنیوی مردم، دولت، حتی بشریت چیزی بی اعتبار و نسبی است. چیزهایی به مراتب مهمتر وجود دارد، چیزهایی که به خاطر آن ارزش دارد زندگی انسان را به هر شکلی که باشد، قربانی کرد - چه زندگی خویش را و چه به مفهوم معینی زندگی دیگری را. بدین‌گونه هر قدر که بینش مذهبی در ساختار اجتماعی، به بی‌اعتباری زندگی انسان کامل شود به همان اندازه درگیری‌های معاصر برای جامعه‌ای که بر مبنای خردورزی می‌اندیشد، جامعه‌ای که موجودیت آدمهای مخالف بینش

اصلی را نمی‌پذیرد، کمتر قابل فهم می‌گردد. در گفتگویی که چندی پیش میان کلیسای ارتدکس روس و روحانیت ایران صورت گرفت، فکر جالبی مطرح گردید. این دومین دیدار در نوع خودش بود.

آیت‌الله تسخیری رئیس هیأت ایرانی اظهار داشت که مادر او درباره فرزندانش بسیار توجه داشت و نگران می‌شد اگر نیم ساعتی دیرتر به منزل می‌رسیدند، با وجود آن، از این که بیشتر آنان در راه عقیده به شهادت رسیدند، خالصانه خرسند گردید. برای آیت‌الله تسخیری همچنان که برای مادرش چنین برداشتی به‌طور قطع طبیعی بود. این مثال نشان می‌دهد که برخورد خردورزانه به درگیری‌هایی که مسلمانان و یا مردمان دیگری که ارزشهای عقیدتی برایشان اولویت دارد، ممکن است از منطبق آنهایی که به شیوه راسیونالستی عادت کرده‌اند، به‌طور جدی متفاوت باشد. خوب، چنین به نظر می‌رسد که درگیری دو و یا چند جهان‌بینی، جریان دارد که برای ادراک و فهم آن باید هم به منافع سیاسی، ارضی و اقتصادی توجه شود. تردیدی نیست که این درگیری نه تنها به شکل مقابله نظامی و یا مبارزه سیاسی صورت می‌گیرد، بلکه به شکل توسعه‌طلبی اقتصادی، روندهای مختلف مربوط به مهاجرت‌ها را نیز بروز می‌کند. در این حالت نیز تفاوتی جدی در بینش جهانی مسلمانان و غیرمسلمانان، ارتدکس‌ها و غیرارتدکس‌ها وجود دارد. پیروان جنبش لوییس فراخوان را در ایالات متحده آمریکا به یاد آوریم. آنها مهاجر نیستند. مردمانی هستند که در نتیجه توسعه فرهنگی اسلام به آن گرویدند. این جنبش با حیل گوناگون مسکوت گذاشته می‌شود، جنبش، توده‌ای شده است. طبق ارزیابی‌های خود این جنبش، شمار اعضای آن در آمریکا به دو میلیون نفر بالغ می‌گردد. البته، این رقم کمتر است، ولی تصور می‌کنم به یک میلیون برسد. هم مسلمانهای مهاجر و هم این آدم‌ها، به‌طور کلی، در حاشیه جامعه قرار دارند، و انطباق آنان در اصول، طوری که به درستی الکساندر الکساندروویچ اظهار داشت، فقط زیر فشاری سنگین، آنگونه که در اتحاد شوروی بود و یا آن طوری که حال در برخی کشورهای غربی اغلب مشاهده می‌گردد میسر گردید. به این یا آن مفهوم، اسلام همچون بسیاری ادیان و عقاید دیگر، بر پایه آموزش و سنت‌های خود، اصل تفکر محصور ساختن دین را فقط و فقط در حوزه زندگی خصوصی انسان، قبول ندارد. در صورتی که

من به دین باور دارم. قوانین شریعتی که با آن زندگی می‌کنم، مطلق هستند و در نتیجه هرگونه مقررات و یا تصمیم‌های بشری، در آن جامعه باید طبق همان قوانین سروسامان یابد، نه غیر آن. برادران مسلمان من شاید بگویند، همین طور است و بسیاری ارتدکس‌ها نیز دقیقاً همین پاسخ را ارائه می‌کنند. به این جهت سخن بر سر این است که انطباق در یک درجه بسیار بالا همیشه با کوشش سروسامان دادن جامعه، طوری که، از نقطه نظر مسلمان، حقیقت مطلق حکم می‌کند، حقیقتی که در مقابل آن، هیچ چیزی و هیچ موجود اجتماعی و شخصیتی اولیستی ندارد. بدین‌گونه بحران عقیده وجود دارد. متأسفانه هر قدر زمان می‌گذرد به همان اندازه درگیری‌های مستقیم، نه تنها میان مسلمان‌ها و مسیحی‌ها، خوب، من تصور می‌کنم حتی میان جهان غرب و غیر غرب، به‌طور کلی این برخورد عقیدتی بیشتر آشکار می‌شود. از این درگیری، تضادهای موجود میان برخی مردمان ارتدکس و غرب، میان چین و غرب، را حذف نمی‌کنم. با دریغ و بی‌تردید با چنین درگیری‌هایی هنوز هم مواجه خواهیم گشت.

ایگنا تنکوا ۱: می‌خواهم در زمینه سکوت گذاشتن جنبش «مسلمانان سیاه» تا حدی ابراز تعجب نمایم. در کجا این جنبش سکوت گذاشته شده است؟ مگر این که در کشور ما؟ در سال ۱۹۹۲ در آمریکا بودم و فرصت یافتم با مسلمان‌های آفریقا و پاکستان معاشرت کنم. «سیاهان مسلمان» یکی از جمعیت‌های دینی است که نظیر آن در ایالات متحده آمریکا زیادند.

چاپلین و ۱: اگر اجازه می‌دهید، من بسیار مختصر به مسأله مربوط به «سیاهان» پاسخ می‌دهم. موضوع از این قرار است که در ایالات متحده آمریکا هیچ اقلیت مذهبی را نیافتم که به اندازه نهضت فراخوان از دستیابی به نیروهای مسلح، به پارلمان، از نهادهای تصمیم‌گیری سیاسی و از «جریانهای اساسی رسانه‌های گروهی» محروم باشد. هرچه باشد یک میلیون رقم درشتی است. برخی گروههای مسلمان، بی‌تردید، حامیانی دارند و در محافل دولتی عرصه‌های نفوذ. اما یک بار هم نشنیدم که همانا برای این گروه دستیابی به ابزار نظامی میسر باشد. مشورت‌های دایمی با دولت و در استفاده از رسانه‌های گروهی کشور در بیان نظرات مواردی هستند که گروههایی به مراتب کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر از تمام این مواهب برخوردارند و نهضت فراخوان خیر. در مورد نزدیکی ادیان، روندی مرکب جریان دارد. قبل از سالهای ۸۰ در واقع میان

فرقه‌های مسیحیت گفتگوی فعال وجود داشت. در مرحله تضعیف و زوال نظام دوقطبی در یک نقطه مرده توقف کرد. سپس روند در جهت وارونه به حرکت درآمد. در ارتباط با این مطلب که خوب چه چیزی سبب اصلی تضعیف و رکود گفتگوی میان فرقه‌ای، به‌شمار می‌رود، مناقشات بسیاری اتفاق افتاد.

ولی در سالهای ۸۹-۸۸ برخی اشخاص امیدوار بودند روسیه را طی ۲-۳ سال به کشوری کاتولیک و یا پروتستان مبدل گردانند. پیداست چنین امری درگیری ایجاد کرد.

همچنین به‌نظر می‌رسد که علت ژرف‌تری در امر تضعیف گفتگوی میان فرقه‌ای وجود دارد. اینجانب از سال ۱۹۹۱ در فعالیت شورای جهانی کلیسا شرکت می‌کنم، اکنون عضو کمیته مرکزی آن هستم و می‌بینم باگذشت هر سال شور و شوق چگونه کاهش می‌یابد. علت آن است که گفتگو میان فرقه‌های مسیحیت نمی‌تواند مسأله اصلی را حل کنند. در مورد مسأله حیات جاودان، مسأله نجات، نه ارتدکس‌ها و نه پروتستان‌ها نمی‌توانند به تفاهم پدیداری برسند.

تردید نیست دوقطبی بودن جهان و تفوق تضاد میان خاور و غرب تضادهای جدی‌تر فرهنگی، مذهبی، جهان‌شناختی را سرکوب کرده بود. زمانی دوقطبی بودن از میان برخاست، تمام اینها طبعاً در سطح عمیق‌تری نسبت به ماقبل، پدیدار گشت. به همین دلیل است که شخصیت‌های مذهبی جوان نسبت به آنهایی که دوران جهان دوقطبی و تضاد آن را از سر گذاشته‌اند، محافظه کارتر هستند.

شاه نظراف گ.خ: می‌خواستم خواهش کنم که موضوع جهان‌بینی را ادامه بدهیم. آیا امکان تقریب ادیان جهانی وجود دارد یا برعکس هر قدر بیشتر تمدن پیش می‌رود، درگیری بر پایه جهان‌بینی شدید می‌شود؟ چنین تصور می‌کنم که در مرکز مناقشات و درگیری‌ها، منافع عملی - مسایل زمین، آب، ارزش‌های مادی، ذخایر طبیعی - قرار دارد. در نهایت میان آلبانی‌ها و صرب‌ها به چه دلیلی مبارزه شروع شد؟ مگر برای این که یک طرف مسلمان و طرف دیگر مسیحی است؟ و یا به این علت که آلبانی‌ها سرزمینی را اشغال کرده‌اند و می‌خواهند آن را برای خود نگهدارند و صرب‌ها با این امر موافقت ندارند. آنها می‌خواهند زمینی را که برای آنها مقدس است، برگردانند؟ تا حال چنین می‌پنداشتم که باگذشت زمان عامل تضادهای مذهبی تضعیف

می‌گردد. از سوی دیگر هیچ‌امیدی وجود ندارد که نشان دهد میان ارتدکس و کلیسای کاتولیک تقریبی صورت می‌گیرد.

نورالله اف: می‌خواهم به این مشکل بپردازم، که روسیه و جامعه اسلامی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، موضوع اصلی است. یک گزارش نظری وجود دارد مبنی بر اینکه روسیه بخشی از جهان اسلام است. چنین می‌اندیشم که الکساندر الکساندروویچ در گفتار افتتاحیه خود بی‌پایه بودن این نظریه را بسیار خوب نشان داد، هنگامی این مطلب را بیان کرد که اروپا به گونه‌ای روزافزون سرزمینی اسلامی می‌شود. علاوه بر این که در متن گزارش خود الکساندر الکساندروویچ می‌گوید که خوب، مذهبیون، مذهبیون پایبند اسلام همه‌اش دو میلیون نفرند. ولی، اگر از چنین شیوه‌ای پیروی کنیم، در آن صورت فرانسه نیز مدتهاست جزو جهان اسلام است و آلمان و انگلیس همچنان و جهان اسلام یعنی چی؟ شاید جهان اسلام عبارت است از کشورهای اسلامی به‌علاوه جمعیت‌های اسلامی در کشورهای غیرمسلمان. ایالات متحده آمریکا در مورد جهان اسلام استراتژی درازمدت، کلی، بامحتوا، متمرکز و حساب‌شده‌ای دارد. این استراتژی با پیگیری اجرا می‌شود و برای دولت آمریکا سودآور و مفید است و اگر فقط به تخته شطرنج بزرگ توجه شود، ما می‌بینیم برژینسکی تا چه حد مناسبات را با جهان اسلام، با کشورهای اسلامی پیوند می‌دهد، و راستی با کشورهای اسلامی دولتهای مستقل مشترک‌المنافع، تا چه حد موضوع این مسأله را با وظیفه اصلی در مورد اوراسیا تنگاتنگ بررسی می‌کند. وظیفه اصلی را برژینسکی بسیار دقیق و روشن مطرح می‌سازد:

نباید اجازه داد که امپراتوری اوراسیا دوباره احیا شود، آنچه می‌تواند در راه تحقق هدف ژئوپلیتیک آمریکا ممانعت ایجاد نماید. این وظیفه اصلی است و در ارتباط با این موضوع می‌گوید: آینده جمهوری آذربایجان و آسیای مرکزی تقریباً همسان با اوکراین، اصولاً به این مسأله ارتباط دارد که روسیه به چه قدرتی می‌تواند و یا نمی‌تواند مبدل گردد.

فکر می‌کنم همه چیز بسیار روشن است. در صورتی که به بررسی این اثر (تخته شطرنج بزرگ) بپردازیم، می‌بینیم، از یک سو با انعکاس واقعیت و از جانب دیگر طرح سفارشات بسیار بنیادی از این موضوع سخن می‌گوید که باید چنان موقعیتی را به دست آورد که هیچ‌گونه

همگرایی با روسیه حاصل نشود، اکنون به مناسبات دولت و جامعه روسیه با جمعیت‌های مسلمان روسیه و دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع که بخش‌هایی از جهان اسلام هستند می‌پردازم. در این عرصه نیز دولت ما نه تنها استراتژی خردمندان‌های ندارد، که حتی فاقد بینش تنظیم شده است. اگر صحبت بر سر مسلمانان کشورمان است، می‌شود از این جا شروع کرد، که سیاست رهبری در مورد کلیسای ارتدکس به شدت احساسات ملی و مذهبی مسلمانان را جریحه‌دار می‌سازد. در این مورد می‌خواهم بگویم - و این را مسلمان‌های کشور ما، به ویژه شخصیت‌های برجسته مذهبی با صراحت و تکرار گفته‌اند - قانون اساسی می‌بایست رعایت گردد. آنجا که گفته می‌شود واحدهای دینی از دولت جداست - این یک اصل قانون اساسی است و آنها در برابر قانون برابرند. راستی در آخرین پیامی که الکساندر الکساندروویچ درباره‌اش تذکر داد، زین‌الدینوف نوشت: مسلمان‌های کشور ما - طرفداران پروپاقرص وحدت روسیه هستند و همیشه به خاطر شکوفایی آن کار خواهند کرد. ولی آنها از دولت می‌خواهند که حقوق‌شان را طبق قانون تأمین نماید و در این عرصه، دولت از اصول قانون اساسی چشم‌پوشی نکند. همه‌اش همین و بس و او می‌نویسد: و دولت باید به دین ما احترام بگذارد.

با تأسف که برخورد یک جانبه دولت در این مسایل به شدت احساسات ملی را جریحه‌دار می‌سازد. ثانیاً چنین وضعیتی به کجای می‌کشد. بیایید که این واژه را به کار بریم - موج شوونیستی (بزرگی جویی) تقویت می‌شود.

البته برای این کار انگیزه‌ها و علتهای بسیار وجود دارد. مراد من مطالعه آزاد مسایل اجتماعی و ملی روسیه است، که در آن از طریق پرسشنامه‌ها نظریات اهالی را معلوم می‌کنیم و آشکار گشته است که اکنون بیش از ۵۰ درصد روس‌ها طرفدار دولت روس ارتدکس هستند. ای کاش اینها افراد معمولی می‌بودند. شما البته توجه فرموده‌اید که یکی از مشهورترین دانشمندان نه تنها آشکارا ابراز نظر نمود که نوشت: ما باید از اسرائیل بیاموزیم و دولت ارتدکس روسیه را برپا داریم. چون پای درگیری تمدن‌ها در میان است بایست خودمان را برای این درگیری آماده سازیم. به ندای این دانشمند بدیهی است که لبیک می‌گویند و تعداد زیادی به آن لبیک می‌گویند. شما می‌دانید که همه ما روزنامه «نزاویسیمایا گازتا» (روزنامه آزاد) را مطالعه می‌کنیم.

همین چند روز پیش مقاله بسیار اساسی و پرمحتوای پاتریاک مسکو و کل روسیه (پاپ اعظم روسیه) الکسی دوم زیر عنوان «جهان در دوراهی» در همان روزنامه چاپ شد. در این مقاله کلماتی مشعشع وجود دارند. می‌خواهم بگویم، طوری که حالا اغلب گفته می‌شود و یا فراموش کرده‌اند بر زبان آورند، واژه‌هایی سرنوشت‌ساز، در آن مقاله به چشم می‌خورند. نامبرده در مقاله‌اش می‌نویسد: هر قوم، هر خلق، هر فرهنگ، هر دین و یا هر نظام فلسفی حق دارد خودش را در مسیر تاریخ تحقق بخشد و نظام حقوق بین‌المللی معاصر حقوق گسترده رسمی را در اختیار قرار داده است. بسیار عالی! اما اگر به مطالعه ادامه بدهیم و در مقاله عمیق‌گردیم چیزهایی می‌یابیم که بایست مورد تأمل قرار داد و همه‌جانبه و دقیق ارزیابی نمود. تجربه کشورهای اروپایی مثبت ارزیابی می‌گردد. در آنجا ادیان و عقاید سنتی مورد قبول بخش اعظم اهالی کشور حق اولویت دارند و نیز در مقاله آمده است که برداشت رادیکال دولت فراقومی و فرادینی نمی‌تواند معیار و میزان باشد. یعنی اینکه نویسندگان و یا کسی که این اندیشه را القا کرده است، ابا ندارد که از دولت دینی و ملی با روحیه قدیم طرفداری نماید.

چنین مطالبی، با تأسف، بی‌اثر نمی‌ماند. وانگهی چنین چیزی در شرایطی جریان می‌یابد که برخی تفاوت‌ها و تضادهای معین وجود دارند. حالا به موضوع ارتباط با مردمان قفقاز شمالی توجه فرمایید. شما آگاهی دارید که در سال ۱۹۹۶ حکومت قطعنامه‌ای را درباره احیای مردم بالقار تصویب نمود. مردم بالقار را به آسیای مرکزی کوچانیدند، نیمی از این قوم همان‌جا در سینه خاک مدفون گشت و نیم دیگر هنوز هم نمی‌تواند به سرزمین آبابی برگردد، چون هزینه لازم وجود ندارد. اگرچه دولت مبلغ معینی را برای تحقق این امر تخصیص داده است. اکنون ماه ژوئن سال ۱۹۹۹ است، ولی یک روبل برای اجرای این مصوبه دولت اجرا نشده است. این برخورد دولت با مصوبه خودش چه احساساتی را می‌تواند در این بالقارها ایجاد کند؟ و موضوع داغستانی‌ها چی؟ آخر اینجا هم قضیه بر همان منوال است. چرنومیردین (نخست‌وزیر وقت روسیه) مصوبه‌ای را درباره احیای اقتصاد داغستان امضا نمود اما کرینکو (نخست‌وزیر پس از وی) نیز قول دولت را امضا کرد. اما چیزی تغییر نکرد و رئیس مجلس داغستان موکوعلی‌اف در یکی از سخنرانی‌های علنی خود تقریباً چنین گفت: اگر روابط مرکز با داغستان، با مردمان

داغستان، به همین گونه ادامه پیدا کند، در آن صورت طرح با سایف درباره تأسیس دولت اسلامی که چین و داغستان را متحد گرداند، تحقق می‌یابد. این پاسخی است به پرسشی که در آغاز بحث مطرح گردید: آیا تجزیه روسیه، ممکن است به واقعیت مبدل گردد؟ در صورتی که چنین سیاستی، چنین مناسباتی با مردمان، به‌ویژه با مردمان قفقاز شمالی، ادامه پیدا کند، آری، چنین امری ممکن است.

حال من می‌خواهم درباره چارچوب موضوع بحث، درباره دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع سخن بگویم و گفته اسلام کریماف را در اینجا بیاورم. نامبرده این مطلب را در سال ۱۹۹۲ اظهار نمود. سخنان کریماف چنین بود: من نمی‌فهمم، آیا روسیه در آسیای مرکزی دیگر منافع حیاتی ندارد؟ آیا به ثبات منطقه نیازی ندارد؟ خود ما، دولت‌های آسیای مرکزی به روس‌ها می‌گوییم: در این منطقه مهم جهان، با ما باشید. امنیت ما و امنیت خود را تضمین نمایید. چرا کسی به این ندا لبیک نمی‌گوید؟ راستی این اظهارات هنگامی صورت گرفت که ولادیمیر لوکین دیپلمات مشهور کشور ما و وکیل مجلس پیش از آن اعلام داشت که باید به روس‌ها و غیرروس‌های مناطق مرزی قزاقستان و سایر مناطق امکان داده شود تا از طریق همه‌پرسی تصمیم بگیرند: آیا می‌خواهند در روسیه زندگی کنند و یا همان جایی که اقامت دارند، بمانند. آری، سولژنیستن نیز همان زمان، به‌خاطر دارید، مبنای فکری حزب لیبرال دموکرات روسیه، را (حزب قومگرا و افراطی مربوط به ژیرنوفسکی در روسیه) مطرح کرد که در واقعیت امر به معنی تجزیه قزاقستان است و اگر چنین مناسباتی ادامه پیدا کند، آرزومندی موجودیت، دست‌کم برخی عناصر همگرایی با جمهوری‌های دیگر، به‌ویژه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و آذربایجان، جز رویا و سرایی بیش نخواهد بود.

الکساندر الکساندروویچ در گزارش خود درباره این که روسیه موضوع تأثیرگذار در جهان اسلام بوده است و حالا به روسیه تأثیرپذیراز جهان اسلام مبدل گشته است، به‌طور روشن سخن گفته است. شما، الکساندر الکساندروویچ، می‌فرمایید که شاید به مصلحت روسیه باشد، که در سازمان کنفرانس اسلامی شرکت نماید. زمانی شخصیت‌های اسلامی کشور ما بر مناطق اسلامی جهان تأثیرگذار بودند، و تأثیری مثبت می‌گذاشتند و حتی آنها برای اتحادشوروی، برای سیاست

خارجی نسبت به وزارت‌های امور خارجه جمهوری‌های مسلمان کشور، کار بیشتری انجام می‌دادند. امروز این سازمانهای اسلامی و شخصیت‌های اجتماعی در واقع به هدف اسلام بیرونی، یا جهان اسلام مبدل شده‌اند. متأسفانه امروز به گونه مثبت نمی‌توانند تأثیرگذار باشند. برای این که چنین رسالتی را بتوانند موفق اجرا کنند، لازم است تعداد زیادی طلبه‌های دینی تربیت شوند، طلبه‌هایی که وطن‌دوستان واقعی کشور ما باشند و بتوانند به گونه مثبت بر فعالان اسلامی کشورهای خارجی تأثیر بگذارند. اداره روحانیت کلیسای مسکو تجربه بسیار دارد، در این اداره کار تحلیلی خیلی خوب سامان داده شده است. اما گاهی در آن اداره نیز نارسایی‌هایی دیده می‌شود. در میان شمار فراوان روشنفکران مسلمان، چنین نظری مستتر گشته است که مسلمانها در بی نظمی نمی‌توانند در روسیه از حقوق خویشتن دفاع نمایند، نمی‌توانند اجرای اصول قانون اساسی حقوق برابر خلق‌ها و غیره را در عمل به دست آورند. این چنین بود که در سال ۱۹۹۵ تصمیم گرفتند نهضت اجتماعی - سیاسی «اتحادیه مسلمانان روسیه» را پی‌ریزی نمایند. آمادگی برای انتخابات نیز انگیزه چنین اقدامی گردید. اما کسانی پشیمان شده و علیه سازماندهی آن مخالفت صورت گرفت و در این میان با تأسف دست‌خط پاتریارک (پاپ اعظم کلیسای روسیه م) هم وجود داشت و این در شرایطی که احزاب مسیحی روسیه وجود داشت. بدیهی است که چنین برخوردی سبب آزرده‌گی گردید.

ایگناتنکو ا.ا.: اگر ما درباره تمام مسائلی که به کشورها و دولتهای منطقه و گسترش اسلام مربوط می‌شود، صحبت کنیم، صاف و ساده در موضوعات مختلف، نزاکتهای گوناگون مانند روابط متقابل میان نیروهای مختلف روسیه از یک سو و گسترش اسلام در دولتهای منطقه از جانب دیگر، غرق می‌شویم و چون به‌طور مثال درباره مسأله‌ای مانند «روسیه و جهان اسلام» صحبت می‌کنیم، به تصور من، ما بایست مسائلی همچون روابط روسیه - قزاقستان، روسیه - ازبکستان، روسیه - افغانستان و مناسبات روسیه با سایر کشورهای اسلامی را مطرح سازیم. در این عرصه انبوه چالشهای بزرگ و جالب وجود دارد. ملاحظه دوم به یک مسأله کاملاً اصولی مرتبط می‌گردد با سازمان‌ها و نهضت‌های سیاسی - مذهبی اسلامی. از اینجا شروع می‌کنم که بر پایه اصلاحیه تکمیلی قانون سازمانهای اجتماعی که سال گذشته تصویب شد، تأسیس

جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بر پایه مذهبی در روسیه ممنوع است. یعنی این که چنین نهادهایی ثبت نمی‌شوند.

راستی، شاید این پرسش به میان آید: پس چگونه نهضت‌هایی مانند «کنگره اسلامی سراسری روسیه»، هرچند در عنوان آن واژه «اسلامی» وجود دارد، نهضت «نور» (این عنوان سوره‌ای از قرآن است) و تعلق آن را به اسلام نشان می‌دهد، ثبت شده‌اند؟ این مطلبی ویژه است. طبق قانون در روسیه نه فقط تأسیس سازمانهای اجتماعی - سیاسی اسلامی ممنوع است که همچنان سازمانهای سیاسی - اجتماعی ارتدکس نیز مجاز نیست. من باور دارم که مقامات دولتی، به طور مثال، وزارت دادگستری، هنگامی که موضوع به طور مستقیم به انتخابات مربوط می‌گردد اشتراک در انتخابات را ممنوع می‌کنند. در هر حال به چنین چیزی امیدوار هستم، هم برای سازمانهای اجتماعی - سیاسی ارتدکس و هم برای سازمانهای اجتماعی - سیاسی اسلامی. به نظر من این مطلب بسیار مهمی است.

نورالله اف: الکساندر الکساندروویچ راجع به موقعیت نهضت‌های سیاسی - اجتماعی درست گفته است. ولی من سال ۱۹۹۵ را مطرح می‌سازم. آن وقت وضعیت جز این بود. افزون بر آن هنگامی صحبت بر سر چنین موضوعات ظریفی می‌رود، بگذار مقامات امنیتی و بازرسی عمل کنند. هنگامی در چنین مسایلی یک مذهب علیه مذهب دیگری برمی‌خیزد، چنین چیزی به تفاهم متقابل میان آنان مدد نمی‌رساند. این موضوعی است با اهمیت و ظریف که بهتر است از آن گذشت و در مورد قزاقستان - در این کشور، مجمع عمومی (همایش سراسری) مردمان قزاقستان برگزار شد. در این همایش نورسلطان ابی شیویچ (رئیس جمهور) در آغاز، اعلام نمود که در قزاقستان ۶۰ درصد مسلمانان بسر می‌برند. وی بر این نکته عمده تکیه داشت، زیرا او نمی‌توانست بگوید چه تعدادی در آنجا مسلمان نیستند. در قزاقستان، افزون بر قزاق‌ها، ازبک‌ها نیز مسلمان هستند.

اومنوف ا.ی.: از «هانتینگتون» شروع می‌کنم که به طور قطع نخستین کاشف درگیری‌های میان تمدنی نیست. پیش از وی شپینگلر و توین بی در این زمینه صحبت کرده‌اند. سقوط اتحاد شوروی امروز چنین مسأله‌ای را آشکار ساخته است. فروپاشی جهان دوقطبی

موضوعاتی را آشکار گردانید که اگرچه طی مدتی طولانی نادیده گرفته نمی شد ولی کمتر به آن بها داده می شد. نخست از همه موضوع گرایشهای اجتماعی گوناگون گروههای بزرگ افراد که در شرایط جامعه صنعتی یا فراصنعتی معاصر هرچه بیشتر اهمیت پیدا می کند، مطرح است و همین موضوع نظریه برخورد تمدنها را منعکس می سازد. برجسته ترین آنها بر پایه ادیان جهانی (یعنی آنچه به گونه استوار با نهاد قومی مشخص پیوند ندارد): مسیحیت، اسلام، بودیزم ظهور کرده است. این ادیان که در مناطق مختلف جهان قوام یافته اند، به شیوه های گوناگون مسأله رابطه خدا و انسان را حل می کنند. به طور مثال، مسیحیت و بودیزم ظهور خدا را در انسان و انسان را در خدا قبول دارند. اسلام بر عکس قاطعانه چنین چیزی را رد می کند. از اینجا بسیار احتمال دارد که مناسبات سنتی در مسیحیت و بودیزم از چارچوب تقدس دینی فراتر رود و در اسلام چنین روندی اگر ناممکن نباشد، حداقل خیلی دشوار می نماید و از اینجا اندویدوالیزم (فردگرایی)، سیکولار و حتی الحادی به تعبیری دیگر در یک موقعیت، صنفی گرایی و قبیله گرایی دارای جواز دینی در حالت دیگر مطرح می گردد.

اما به گونه ایی ریشه ای در زندگی پیروان این یا آن دین همه جا عمل نمی کند؛ بلکه در جایی تأثیر دارد که هریک از آنها برای خودش «فضای اکولوژیک» مناسب تری در اختیار داشته باشد. برای مسیحیت چنین چیزی اروپاست، برای بودیزم - جنوب خاور آسیا و برای اسلام خاورمیانه و خاور نزدیک. در جایی که دین از رواق خودش خارج شده خواهی نخواهی در متن دیگری انطباق یافته و نقش سختگیرانه معین خودش را از دست داده است. به همین جهت مفهوم جهانی «مسیحیت»، «بودیزم» و «اسلام» به مراتب از مفهوم تمدن «مسیحیت»، «بودیزم» و «اسلام» گسترده تر است. در عین حال بسیاری عناصر چنین تمدنهایی منمکن است، غیردینی باشد.

به طور مثال، این واقعیت که اتیوپی کشوری مسیحی است بدین معنی نیست که آن کشور اروپایی است و پیروی تاتارها از اسلام آنها را جزو بخش خاورمیانه و خاور نزدیک نمی گرداند. شایسته توجه است که برخی تاتارهای ناسیونالیست مسلمان از ضرورت احیای ساختار قبیله ای تاتارها دم می زنند، گویا می فهمند که به رغم تمام ایمان عقیدتی، این دین

(اسلام) در تاتارستان نمی‌تواند همان نقشی را بازی کند که در خاورمیانه و خاور نزدیک دارد. بدیهی است که نمی‌خواهم درگیری‌های میان تمدنی را به آدم‌های معین و یا گروه‌های معینی که با محیط چنان سازگاری یافته‌اند یا سازگاری می‌یابند که کاملاً آدم‌های خودی می‌شوند، انطباق دهم. سخن بر سر گرایش‌هایی است که امروز گروه‌های بزرگ آدم‌ها را دربر می‌گیرد، گرایش‌هایی که طفره رفتن از آنها و به تحلیل نگرفتن آنها بی‌نهایت خطرناک است.

اینجا تذکر داده شد که سه نفر مسلمان همیشه متحد هستند. راستی همین‌طور است؟ تاتارهای مسلمان تندتر از روس‌ها آسیای مرکزی را ترک می‌گویند. اگرچه پس از فروپاشی شوروی آنان شانس بی‌نظیری به دست آوردند که در فضای تمدن اسلام انطباق یابند. اگر مناسبات میان دولتهای آسیای مرکزی را در نظر بگیریم درمی‌یابیم که این مناسبات نیز ساده نیستند. چند سال پیش رهبر اسماعیلیان جهان آقاخان که خدمات بسیاری برای ساکنان پامیر انجام می‌دهد، به مسکو آمد. اسماعیلی‌های مسکو در اسماعیلوف ضیافتی به افتخار او برپا کردند و آشنای پامیری مرا اجازه ندادند در ضیافت حضور یابد، چون اسماعیلی نیست، سنی است. در جهان اسلام در هر گام چیزی را مشاهده می‌کنیم.

علاوه بر تفاوت میان تجددگرایان - لیبرال و سنت‌گرایان بنیادگرای اسلامی، میان سنی‌ها و شیعه‌ها و نیز فرق‌گوناگون شامل این دو جریان، تضادهای بسیاری وجود دارد. اینجا از برژینسکی یادآوری شد که می‌گوید احیای امپراتوری اوراسیا میراث‌خوار اتحادشوروی به منفعت ایالات متحده آمریکا نیست. از منطق چنین طرحی برمی‌آید که ما برعکس بایست کوشش کنیم امپراتوری احیا شود. یکی از دردناک‌ترین مشکلات روسیه معاصر عبارت است از عدم سازگاری مرزهای ناپسامان جنوب آن با مرزهای تمدنی که در آسیای مرکزی از قزاقستان می‌گذرد و در قفقاز از شمال سلسله کوه‌های قفقاز. حفظ مرزهای پس از زوال شوروی به منفعت روسیه است. اما آیا شرایطی عینی اجازه می‌دهد آن را تحقق بخشد؟ مسأله بزرگی است. مرزهای کنونی روسیه در قفقاز به‌ویژه شک‌آفرین است.

بروتنس ک.ن.: آیا تمدنی به نام تمدن روسی وجود دارد؟ این چگونه تمدنی است؟ آیا

فکر می‌کنید این تمدن با ویژگی اروپایی است؟

اومنوف ا.ی.: این بخش ویژه اروپاست، می‌توان گفت، تمدن اوراسیا است، که عنصر تعیین‌کننده آن را اروپایی بودن تشکیل می‌دهد.

ایگناتنکو ا.ا.: در روسیه، از لحاظ تاریخی، دولت مدنی قوام یافته است که برای تمام اتباع بدون نظر داشت تعلقات دینی و ملی برابری و مساوات اعلام نموده است. این امر می‌رساند که انسان می‌تواند مسیحی باشد، مسلمان باشد و یا ملحد باشد. برای دولت، که ما مشترکاً صلاحیتهایی را تفویض نموده‌ایم، بسیار مهم است که ما همه در مناسبت با این دولت، در روابط خود با یکدیگر موقعیت شهروند را داشته باشیم نه مسلمان، نه مسیحی و نه آذربایجانی.

بسیار مهم است که به خاطر داشته باشیم که ما دولتی لائیک داریم. اگر مسایل سیاست خارجی را در نظر بگیریم، موضعگیری روسیه چگونه باید باشد؟ به نظر اینجانب روسیه باید به‌طور کلی سیاستی غیرمذهبی را پیگیری نماید. این موضوع دیگری است که لوکین و یا کس دیگری از صف مخالفین در دومای دولتی (مجلس روسیه) می‌توانند مطرح سازند که باید از برادران صرب خود حمایت نماییم. خیر، ما از برادران صرب حمایت نمی‌کنیم، ما صاف و ساده تلاش می‌ورزیم چنان نظامی برپا بداریم که در آن روسیه به حیث دولتی با مسلمانان، با ارتدکس‌ها، با بودایی‌ها، با ملحدان، مقام شایسته خود را در جهان احراز نماید. پرسش دیگر، در سطح تبلیغات به مسلمانان، ارتدکس‌ها و دیگر شهروندان می‌توان این مسایل را توضیح داد. پنجم ژوئن ۲۰۰۰ در مسکو کنفرانس اسلامی برگزار شد که در آن لوژکوف (شهردار مسکو) و ایوانوف وزیر امور خارجه سخنرانی نمودند و این موضعگیری روسیه را هم مسلمانان و هم ارتدکس‌ها حمایت می‌کنند، آنها این نکته را توضیح دادند، که روسیه هم از مهاجران صرب و هم مهاجران مسلمان آلبانی حمایت می‌نماید و به نظر من برای هر شهروند فدراسیون روسیه باید حقوق مذهبی، فرهنگی و سایر حقوق تضمین گردد. اما بر این اساس، تعیین به اصطلاح سیاست داخلی و خارجی، به باور من، کاملاً اشتباه‌آمیز است.

بلوکرینیتسکی و.ی.: اینجا مسایل بسیاری مطرح گردید. به‌طور خلاصه درباره دولت لائیک (غیرمذهبی) صحبت می‌کنم. با همه مطلوب بودن این پدیده و با وجود آنکه ما، البته طرفدار دولت لائیک هستیم باید در نظر بگیریم که گرایشهای توسعه جهانی، به‌تصور من،

سمت زوال آن را در پیش گرفته است. شاید این یک پدیده گذرا باشد و پس از مدتی حالت رکود از بین برود. حالا، طوری که معلوم است، نیروی توسعه دورانی، دورانی-موجی مشهور شده است. ممکن است زمانی این موج با موج دیگری عوض شود، ولی از نیمه دهه ۱۹۶۰ هم در کشورهای خاور و هم پس از آن در روسیه - چنین به نظر می‌رسد، که روند افول دولت لائیک آغاز گشته است. هند را مثال می‌آورم. هند به گونه استثنایی معیار است و گرایشهایی که در آن کشور وجود دارد، به وضوح کامل با گرایشهایی که در کشور ما دیده می‌شود، شباهت داد. به طور مثال جمعیت، از لحاظ ساختار جمعیت روسیه امروزی خیلی به هند شبیه است. در هند ۸۱ درصد جمعیت هندو است و در روسیه قوم ارتدکس بیش از ۸۰ درصد. دولت هند در زمان نهر و به عنوان دولتی لائیک، با بینش سکولار آغاز کرد و پس از آن تلاش ورزید خودش را از دین و از محیط هندویی جدا کند و بعد سکولاریست‌های هند ناگزیر گردیدند از این موضعگیری صرف نظر نمایند. در سال ۱۹۸۰ بود که حزب حاکم کنگره ملی هند خط خود را تغییر داد و از مفهوم سکولاریزم به عنوان جدایی دولت از مذهب به تفسیر دیگری رسید - توجه همسان دولت به ادیان و جمعیت‌های دینی مختلف اما در واقعیت با نظر داشت این نکته که جمعیت‌های مذهبی از لحاظ کمیت و اهمیت گوناگون هستند، توجه دولت نیز اشکال گوناگونی به خود گرفت، یعنی اینکه چنین برداشتی به ارجحنداری بیشتر نسبت به عقاید دینی اکثریت جامعه انجامید. هند از نوعی دولت مدنی به نوع دیگر دولت سکولار استحال نمود و در این اواخر ناسیونالیزم هندویی در حال زایش که با قدرت خودش را متجلی می‌سازد و همین هم جهت آشکار مفهوم تحول دولتی در هند است و در کشور ما نیز، با تأخیر تا حد معینی چنین وضعیت ایجاد شد. اتحاد شوروی در واقع دولتی سکولار بود به مفهوم جدا بودن دولت از کلیسا، روسیه دولتی شد سکولار بدین معنی که مناسبت همسان خود را با مذاهب اعلام داشت. در عین حال دولت نمی‌تواند، در حالت نوعی ارتباط متقابل با محیط مذهبی، عقیده اکثریت و اقلیت جامعه را در نظر نگیرد. این موضوع اولی بود که می‌خواستیم مطرح سازم، اگر چه شخصاً علاقه‌مند هستیم که برای سیاستمداران ما بهتر بود از مفهوم نخست دولت مدنی برداشت می‌کردند. مسأله این جاست که چنین موقعیتی تا چه حد با گرایش کنونی تاریخی سازگار است.

من با کارن نرسی سویچ در این مطلب که جهان اسلام در حالت قوام است، موافقم. جهان اسلام به عنوان نوعی زمینه ژئوپلتیک بر پایه همبستگی اجتماعی، روانی، فرهنگی، اگر بخواهید، شکل می‌گیرد. سرانجام پیرامون مسأله قرابت ایدئولوژیک و ارزشی گرایش‌ها باید گفت آن اجزای ترکیبی جهان اسلام که درباره‌اش عبدالوهابویچ صحبت کرد، صحیح تعریف شده است. جهان اسلام یعنی کشورهای اسلامی، جمعیت اسلامی و سازمانهای اسلامی و نیز گروههای بانفوذ سیاسی میان دولتی. روند قوام و وحدت یکی از گرایشهای پیشرو جریان دارد. واقعیت این است که برخی اسلام‌یست‌ها عقیده دارند که این روند در سالهای ۱۹۷۰ از اوج خود گذشته است. در آن زمان عامل همبستگی اسلامی توجه بیشتری به خودش جلب نمود، زیرا، در آن موقع سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی تأسیس شد، رادیکالیزم اسلامی در حالت اوجگیری بود و انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. در سال ۱۹۹۲ اولیویه روآ پژوهشگر مشهور فرانسه کتابی نوشت زیر عنوان: شکست اسلام سیاسی^۱ نامبرده در مورد شکست خط رادیکال سیاست اسلامی صحبت کرده است. در عین حال بسیاری از دانشمندان در پاسخ به کتاب نامبرده، تأیید کرده‌اند که اسلام معتدل، میانه‌رو، اسلام به عنوان آستر باقی می‌ماند و بیشتر از آن تقویت می‌یابد. این مطلب دومی بود که می‌خواستیم خاطر نشان سازیم. البته که نمی‌توان گفت منافع دولتی کدام کشوری تمام و کمال با برداشت اسلامی و یا کدام دین دیگر و یا تمدنی دیگر، تعیین می‌گردد. در این جا شاید درجه‌بندی معینی وجود داشته باشد. به‌طور کلی همسانی، همسویی آدمها بسیار متفاوت است و زیر تأثیر اوضاع گوناگون تغییر می‌کند. مسلمانهای گردآمده در محیط خویش به دشمنی با همدیگر می‌پردازند، اما اگر با محیط غیرمسلمان مواجه شوند، به احتمال زیاد، متحد می‌شوند. این آشکار است و قاعده کلی برای پیروان تمام ادیان.

و نکته آخر، درباره سیاست خارجی کشور ما که متأسفانه گاهی ناروا رنگ ضداسلامی دارد. البته که موضوع دشوار است، اما چیزهایی هست، به نظر من، که می‌شد از نقطه نظر منافع

سیاست داخلی و سیاست خارجی روسیه، بیشتر هماهنگ و متعادل گردد. به طور مثال، همین مسأله کشمیر در مطبوعات ما چگونه مطرح می‌شود، ولی اغلب واقعیت طور دیگری است. روزنامه «نزاویسیمایا گازتا» (روزنامه آزاد) را بردارید، این همان روزنامه‌ای است که اغلب می‌خوانیم. در برخی از گزارشها از دهلی نقطه به نقطه موضعگیری رسمی و تبلیغاتی هند تکرار می‌گردد و این مطالب برای آنانی که روزنامه را می‌خوانند در ارتباط با مسأله‌ای که موضعگیری روسیه می‌تواند کاملاً بیطرفانه باشد، برجسته می‌شود. این روزنامه می‌نویسد که رئیس‌جمهور آمریکا از پاکستان تقاضا نمود، خویشتن داری نشان بدهد و در همین مورد از هند چه خواست، روزنامه سکوت می‌کند. گناه تشدید اوضاع را صرفاً به گردن پاکستان می‌اندازد و درباره اینکه وخامت اوضاع در کشمیر به منفعت حکومت کنونی، در حقیقت حکومت موقت است، یک حرف گفته نمی‌شود و نیز این نکته که در مقطع بین‌المللی مسأله کشمیر لاینحل مانده است، مسکوت گذاشته می‌شود.

انبوه نادرستی‌ها در ارتباط با چین وجود دارد. این طور نوشتن که اکسای چین منطقه‌ای است که در سال ۱۹۶۲ چینی‌ها اشغال کردند، تکرار موضعگیری هند است. اکسای چین هرگز تحت کنترل هندی‌ها نبوده است فقط موضع ادعای نقشه‌برداری (کار توگرافیک) هند بود. این موضع در میان بخشی از مسلمانان اهل مطالعه موضعگیری ضد اسلامی ایجاد می‌کند. به نظر من در مورد مسأله کشمیر نه تنها مطبوعات که دیپلماسی روسیه می‌باید موضعگیری متوازن تری در پیش گیرد. چرا وزارت امور خارجه روسیه نباید از هر دو جانب بخواهد که در شرایط تشدید وخامت آن به این دلیل که احتمال جنگ جدیدی را میان هند و پاکستان به وجود می‌آورد، از هر دو جانب تقاضا نکند که خویشتن داری نشان بدهند و باز هم مانند مورد کوزوو روسیه در موقعیت ضد مسلمانان قرار می‌گیرد. این مطلب را باید در نظر گرفت. در هر حال علاقه‌مند هستم که روسیه بدین مسأله توجه نماید.

چاپلین و .ا: اگر اجازه بفرمایید به یک رشته موضوعاتی که این جا مطرح شد، کوتاه و فشرده پاسخ می‌گویم. امیدوار هستم که خط فاصل، در هر حال، میان مسیحی‌ها و مسلمان‌ها کشیده نشود، آنچه غیرطبیعی است و بسیار غم‌انگیز. در عین زمان میان آدمهایی که ارزشهای

دینی برای نشان از هر چیز دیگری مهمتر است و آدمهایی که اکنون از سکولاریزم رادیکال - به آنگونه که در غرب و در کشور ما تبلیغ می شود - طرفداری می کنند، خط فاصل معینی وجود دارد. باید دید آیا کلیسای ما روابط خود را با پیروان اسلام هم در روسیه و هم در کشورهای مستقل مشترک المنافع سامان می بخشد؟ در کشور ما از این فکر به اشکال مختلف حمایت می شود که مسلمانان و رهبران مذهبی آنان باید نقش هرچه فعال تر را در صحنه های سیاسی و اجتماعی به عهده بگیرند. یککاش ما از حضور مسلمانان در مدرسه های عمومی، جایی که شاگردان مسلمان وجود دارند، در ارتش در آن روندهایی که با قوام آینده دولت ما به سیاست داخلی و سیاست خارجی آن مربوط می شود، به هر وسیله ای حمایت می کردیم. راستی این خوب است.

بروتنس ک.ن: در ارتباط با مطبوعات می خواهم مثال دیگری بیاورم. همین چندی پیش روزنامه «ایزوستیا» در مقاله ای که در صفحه اول چاپ شده بود به موجودیت طرح ایجاد اتحاد ضد چین با شرکت ژاپن و کره جنوبی اعتراف کرد. در آینده اتحاد نظامی هم پیش بینی می گردد. هر آدمی که با اطلاعات بین المللی آشنایی داشته باشد، می داند که کره جنوبی و ژاپن به چنین اتحادی حاضر نمی شوند؛ بلکه سخن در این است که حاضرند چنان موضعگیری نمایند که با جدی ترین منافع دولتی در تضاد باشد.

رهبران دولتی اکنون در مساجد حضور می یابند، خوب شد که لوژکوف (شهر دار مسکو) و ایوانف (وزیر امور خارجه روسیه) در کنفرانس اسلامی سازمان یافته توسط اداره روحانیت مسلمانهای بخش اروپایی روسیه، سخنرانی کردند. این امر که هر چه بیشتر جمعیت اسلامی به گفتگوی مسئولانه با قدرت دولتی جلب می شود، از اهمیت زیاد برخوردار است.

سخن بر سر این است که ارتدکس ها و مسلمان ها، به نظر اینجانب، تا حدود بسیار زیاد می توانند و باید بتوانند متحد باشند و در آن بخش ها از حق طبیعی خود که پروردگار به آنها اعطا کرده است و قانون معین نموده است، و مطابق میل و خواست خود در روندهای اجتماعی داخل فعالیت شوند. من با الکساندر الکساندروویچ ایگناتنکو موافق نیستم که در دیالوگ با دولت نه می توان مسیحی بود و نه می توان مسلمان بود. آدم مؤمن نمی تواند احساسات مذهبی خود را از

تمایل چگونگی سامان بخشی جهان اطراف ما جدا کند، او نمی تواند خودش را به دو قسمت تقسیم نماید، او نمی تواند از نظر خاص خویشتن در روندهایی که در دولت، جامعه و به طور کلی در جهان می گذرد، منفصل گرداند. درگیری را می توان خاموش ساخت، طوری که عالیجناب پاتریارک - کشیش اعظم کلیسای روسیه - نوشته است، در مقاله ای که امروز عبدالوهابویچ از آن یادآوری کرد، این طور که نظریات مذهبی و نظریات هومانستی و انسانگرایانه در مورد ساختار جهان به گونه ای در عرصه حقوقی مساوی باشند و هریک از این بینش ها کم و بیش از امکانات همسان تأثیرگذاری در روندهای جاری جهان، برخوردار گردند.

حقیقت این است که در این رابطه این مطلب را هم باید تذکر داد، که در اتحاد شوروی و در فضای پس از آن مبارزه میان نوعی مدل های افراطی مناسبات متقابل جریان داشت. مناسبات متقابل کلیسا و دولت نوع شوروی را داشتیم که در آن همه مساعی به کار گرفته می شد برای این که سازمان های مذهبی و به طور مشخص مؤمنان را از هرگونه فعالیت اجتماعی، از هرگونه تأثیرگذاری واقعی در روندهای اجتماعی، دور سازند. اکنون اغلب مدل افراطی دیگری نمایان می شود. چنین مدلی را با تأسف بخشی از اهالی، از جمله در روسیه، حمایت می کند. این مدل جلب هرچه فعال تر سازمان های مذهبی است در روندهای سیاسی، ما در واقع باید از افراط گری فاصله بگیریم. از یک سو جدایی اجباری روندهای مذهبی با دیواری در مقابل روندهای اجتماعی و از جانب دیگر همزمان هنگامی که کوشش می شود عامل مذهبی در بازی های سیاست داخلی کشانده شود، از جمله در کارزار انتخاباتی باید بسیار محتاط باشیم.

ایگناتنکو ۱.۱: نمی خواستم در این مورد صحبت کنم، اما چون موضوع مطرح شد،

چند کلمه ای می گویم. من نه تنها با ارتدکس ها، نه تنها با بیدینان - که ما معلوم نیست چرا آنها را همیشه در تمام مباحث خود از یاد می بریم (با وجود آن که در صدی زیاد جمعیت روسیه را تشکیل می دهند) - بلکه با مسلمانان نیز، معاشرت دارم. مسلمانان، به ویژه مسلمانان آگاه که بر دیگر مردم مسلمان نفوذ دارند، در برابر چنین مسایلی - گویا در مقایسه با تماشای بالشوی تئاتر - واکنشی بینهایت منفی دارند. زیرا نه فقط تبرک ساختن علم توسط کشیشان را بلکه خود علم را، برخی مسلمانان رادیکال، به عنوان علم جنگ «صلیبی» ارزیابی می کنند. در این علم حداقل یک

صلیب دیده می‌شود، به تصور من در آن صلیب‌های بیشتری وجود دارد.

اگر ما می‌خواهیم ارتشی از پیروان یک مذهب به وجود آوریم در اصول، اینجانب موافق هستم. بیاید که ارتشی ارتدکس ایجاد کنیم. آن وقت با مسلمانان چه می‌شود کرد؟ مسلمانان را به کی می‌دهیم؟ به چینی‌ها؟ و یا به لشکر آوشف (روسلان آوشف رئیس جمهور منطقه مسلمان‌نشین اینگوش در قفقاز)؟ بر فرض افسران جوانی که در شهر یک‌اترین بورگ و یا جای دیگر فارغ‌التحصیل می‌شوند در مراسم سوگند آنها کشیش و مفتی حضور دارند خوب با بی‌دینان چه باید کرد، از کمیسار دعوت شود (اشاره است به کمیسارهای بلشویکی یا کمونیستی که هر دو یکی است)؟ این مسأله‌ای لاینحل است زیرا حال آنچه در روسیه می‌گذرد جستجوی دریافت هماهنگ هویت عام ملی، که روس، ارمنی، اوکراینی، آذربایجانی، تاتار و غیره را باهم پیوند می‌دهد، نیست. هنوز در چنین موقعیت قرار نداریم.

باتأسف، امروز یک موضوع بسیار مهم را مسکوت گذاشتیم: نفوذ آنچه اشکال غیر سنتی اسلام خوانده می‌شود، در قلمرو روسیه یک موضوع خیلی خیلی پیچیده است. نتیجه واقعی این نفوذ عبارت است از ظهور قلمروهای اسلامی، در اصل، نهادهای دولتی که اکنون در قفقاز شمالی در منطقه داغستان، چین وجود دارند و شاید در منطقه دیگری نیز سربرآوردند.

چگونه می‌توانیم بگوییم که ما جزو جهان اسلام هستیم، در صورتی که در مرزهای جنوبی کشور ما وهابیت مناطق خود را ایجاد کرده است. این نهادها، و این موضوع اخیر راز نیست، نتیجه فعالیت نفوذ برخی دولتهای غربی در اوضاع داخلی روسیه است، راه آن هم تأمین مادی، آموزش افراد و مسلح ساختن آنان، اعزام آموزگاران، داوطلبان، جنگجویان و غیره است. اگر دولتهای همجوار روسیه، با روندهایی که در قلمرو شوروی سابق گذشته است و جریان دارد، بی‌تفاوت می‌مانند عجیب می‌بود. به مفهوم معینی در آسیای مرکزی و قفقاز سرزمینهای وسیعی «بی صاحب» و یا تقریباً «بی صاحب» است. البته نیروهایی وجود دارند که می‌خواهند بر آن چنگ اندازند- هم پاکستان، هم عربستان سعودی، امارات متحده عربی - و دولت روسیه عمل نمی‌کند، هم در عرصه ایدئولوژیک، هم در عرصه نظامی - سیاسی و هم در سایر عرصه‌ها. هنگامی درباره‌ی طرح نوع سیاست روسیه با دولتهای اسلامی صحبت می‌کنیم

به طور حتم به بن‌بست فقدان دقیق و روشن بودن آن در سیاست داخلی و خارجی خود مواجه می‌شویم. این مطلب در مورد مشکل قفقاز شمالی - چچن که اینجا یادآوری شد - نیز صادق است. همه برخورد ما اعمالی است بر پایه انگیزه‌ها، مقطعی، معامله‌گرانه که آنها را می‌شود هم درست و هم نادرست توجیه کرد. در روسیه، در موضوعی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، چنان مقامی - یا رئیس جمهور، یا پارلمان، یا دولت - که بگوید: این یا آن کار را انجام می‌دهیم، وجود ندارد. مشکل ما در این نکته نهفته است.

نورالله یف: در پیوند با خصلت دولت لائیک در بحث ما، موضوع علم مطرح شد. هنگامی که یک کشیش ارتدکس غلم وزیر دفاع را تبرک می‌کند، کار بسیار بدی است. اما این هنوز مصیبت نیست. این را نمی‌گوییم که وزیر دفاع با نشانی است که هنوز از مجراهای قانونی تصویب نشده است و در کنار او معاونان و دیگران بدون چنین نشانی همان نشان «قدیمی» را دارند. چنین موقعیت، در نظر اول به صورت حیرت‌انگیز، پایه سیاست خارجی روسیه قرار گرفت؛ زیرا محاسبه در مورد همبستگی ارتدکس‌ها، همیشه به نتایج مطلوب نمی‌رسید. این پدیده هرچه درخشان‌تر در بالکان متجلی گردید. برادران ارتدکس بلغاری، همانهایی که توسط روس‌ها آزادی خود را کسب کردند، به سرعت با آلمانی‌ها متحد شدند. در این زمینه داستایفسکی تصور جالبی دارد. او می‌نویسد: بر ما واجب است که از برادران ارتدکس در بالکان حمایت کنیم، اگرچه بعدها آنان از ما روگردان می‌شوند. ولی دولت روسیه، ظاهراً نقطه‌نظر دیگری داشت، و تزار ارتدکس، در اغلب موارد، از سیاستی فرامذهبی و فراقومی پیروی می‌کرد، که بدون آن روسیه نمی‌توانست به موجودیت خود ادامه بدهد. در اینجا از «لشکر وحشی» به مفهوم منفی آن یادآوری گردید. آخر تنها همین یک لشکر بود که تحت نفوذ تبلیغات بلشویک‌ها از بین نرفت. نخستین هنگی که در آن زمان به پاریس گام گذاشت (شاید منظور گوینده جنگ ناپلئون باشد) نیز هنگ مسلمان بود.

علی‌اکبر جوکار - اداره اول مشترک‌المنافع